

زهره امیری

کارشناس ارشد تاریخ

a46a92@yhoo.com

نقد و بررسی علل برپایی حکومت ایلخانی در ایران

چکیده

یکی از رخدادهای مهم در سده‌ی هفتم هجری (سیزده میلادی)، برپایی حکومت ایلخانی در چارچوب مرزهای سیاسی ایران است. تهاجم مغولان به سرزمین‌های ماوراءالنهر، ایران و پیشروی به سوی غرب به عنوان بزرگترین حادثه‌ی تاریخی قرن هفتم هجری تأثیرات شگرف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از خود بر جای نهاد که طی سالیان بعد باعث تحولات تاریخی مهمی در منطقه گردید.

مقاله حاضر با بهره‌گیری از شیوه‌ی پژوهش تاریخی درصدد بررسی چگونگی شکل‌گیری حکومت ایلخانی در ایران است. مباحثی همچون؛ اعزام هلاکو به سرزمین‌های غربی، افول اسماعیلیه و خلافت بغداد، نبرد عین جالوت و استقرار هلاکو در ایران مهم‌ترین موضوعاتی هستند که طی بررسی حاضر بدان‌ها پرداخته می‌شود.

انتقال قدرت از خاندان اکتای قآن به خاندان تولوی، کشمکش قویلای و اریق بوقا بر سر جانشینی منگوقاآن و در نهایت پدید آمدن الزامات و شرایط جدید در وضعیت امپراطوری مغول و مأموریت هلاکوخان، باعث استقرار نوعی فرمانروایی دودمانی در این قلمرو شد که با حمایت و نظر قویلای قآن به تشکیل حکومت ایلخانی انجامید.

کلید واژه‌ها: مغولان، ایلخانان، تأسیس حکومت، هلاکوخان، چالش‌ها، پیامدها، ایران.

مقدمه

برگزیده شدن هلاکو خان از بین همه‌ی شاهزادگان چنگیزی از جانب امپراطوری مغول برای فتح سراسر ایران و برچیدن دستگاه خلافت عباسی، اسماعیلیه الموت و خوارزمشاهیان نشان دهنده‌ی این واقعیت بود که در وی توانایی انجام این کار خطیر وجود دارد. هلاکو در قوریلتای بزرگ در سال ۶۴۹هـ.ق / ۱۲۵۱م که متشکل از همه‌ی شاهزادگان و امرای اولوس‌ها و رأی همگان این مأموریت مهم را یافت. چون بغداد مرکز خلافت در منتهی الیه غرب ایران واقع بود و هلاکو خان از منتهی الیه شرق به راه افتاده بود درنوردیدن ایران از شرق به غرب سبب شد تا هر یک از شهرها و ایلاتی که قبلاً فتح شده بود بار دیگر رسماً تأیید اطاعت کنند.

سرانجام پس از پیروزی عظیم و هلاکو خان بر دستگاه خلافت عباسی و فتح بغداد، وی به همدان برگشت و بعد از آن راهی آذربایجان گردید تا حکومت خویش را در آن خطه مستقر سازد وی مراغه را به عنوان پایتخت برگزید. هلاکو پس از استقرار حکومت در مراغه درصدد برآمد تا کار تصرف چند ایالت پراکنده را که هنوز دم از خودسری می‌زدند، به انجام رساند. سپاهیان مغول در سال ۶۵۸هـ.ق برای فتح مناطق مختلف اعزام شدند و به این ترتیب سراسر ایران به اطاعت مغول درآمد. هلاکو بنا به سنت مغولی و برای بازگذاشتن دست خاندان خود در امور مملکت و رسمیت بخشیدن به حاکمیت این خاندان، طبق فرمانی، ایران را بین فرزندان و فرماندهان خود تقسیم کرد.

در سال ۶۶۰هـ.ق قویلای قاآن امپراطور جدید که پس از منگو بر تخت نشسته بود، فرمان حکومت ایران از جیحون تا مصر را با لقب "ایلخانی" برای هلاکو فرستاد. به همین مناسبت حکومت کنندگان این دوره از تاریخ به "ایلخانان" شهرت یافته‌اند. حکومت جدید التأسیس مغول بر سرزمین‌های وسیعی تسلط یافت که دارای فرهنگی کهن و سابقه

طولانی و درخشانی در تاریخ بود. مرزهای حکومت تازه تأسیس "ایلخانی" با همسایگانش با هیچ معاهده‌ی رسمی مشخص نشده بود و همین امر باعث بروز تنش‌هایی در روابط فی ما بین گردید.

در سمت شرق و شمال شرق قلمرو ایلخانی، ماوراءالنهر قرار داشت که از زمان اکتای قآن در تملک اولوس جغتای، حکومت مغولی ماوراءالنهر قرار داشت و رودخانه جیحون حد فاصل این دو حکومت بود. با این مرز، رود جیحون از متصرفات ایلخانی جدا می شد و هر یک از طرفین این محدوده‌ی جغرافیایی مرز رود جیحون، رقیبی سرسخت و مهم شمرده می شدند و ادعاهای ارضی نسبت به آن داشتند.

بررسی آنچه در این دوره از تاریخ مورد تحقیق قرار می گیرد با استفاده از شیوه‌ی تحقیق تاریخی بوده که درصدد است تا چگونگی شکل‌گیری حکومت ایلخانیان در ایران، را تجزیه و تحلیل نماید. مباحثی مانند؛ اعزام هلاکو به سرزمین‌های غربی، افول اسماعیلیه، سقوط بغداد، نبرد عین جالوت و استقرار هلاکو در ایران از مهمترین موضوعاتی هستند که طی مقاله حاضر مورد کنکاش قرار خواهد گرفت.

وضعیت خراسان در آستانه ورود هلاکو خان به

"خراسان" در زبان قدیم فارسی، به معنی "خاور زمین" است این اسم در اوائل قرون وسطی بطور کلی، بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند واقع بودند، اطلاق می گردید و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری، به استثنای سیستان و قهستان در جنوب، شامل می گردید.^۱ شهرهای خراسان شامل چهار شهر نیشابور، مرو، هرات و بلخ که عرض آن از بدخشان تا کنار جیحون بود.^۲ خراسان قرن‌های زیادی سرزمینی حاصلخیز، ثروتمند و پررونق بود که مسلماً بخشی از فول این سرزمین

راباید به اثرات جنگ‌های میان خانان مغول دانست زیرا خراسان به یک منطقه مرزی مورد منازعه تبدیل شده بود.^۳

سلاطین مغول از نسل چنگیز که در مملکت ایران پادشاهی کرده‌اند، همیشه حکومت خراسان را به فرزند یا برادریا معتبرترین امرا تفویض می‌کردند، چنانکه در زمان هلاکو، اباقا و سپس پسرش ارغون و زمان ارغون و پسرش غازان خان و در عهد غازان برادرش الجایتو و در زمان الجایتو پسر او ابوسعید خراسان در تصرف آنان بود و خراسان به بهترین و عزیزترین اولاد آنان تفویض می‌شد.^۴

بعد از فتح خوارزم جوجی فاتح این بلاد، حکومت این قسمت را که مملکت اصل خوارزمشاهیان را به یکی از سرداران خود جنتمور واگذاشت که از تاریخ ۶۱۸ هـ ق قریب سی و پنج سال وضع حکومت ایران و اداره آن تحت استیلای مغول به این شکل بود، خانان مغول یک نفر را مستقیماً از مغولستان به عنوان حاکم، جهت اداره این مملکت می‌فرستادند و این قبیل حکام به دستیاری عمال و دبیران ایرانی به اداره امور کشوری و دفع مخالفین قیام می‌کردند.^۵

در سال ۶۲۶ هـ ق، پس از قوریلنای نصب اوکتای به مقام قآن، جورماغون نوین مأمور ایران و دفع سلطان جلال‌الدین گردید. از طرف او به جمیع امرای ولایات غربی دستور داده شد که به خدمت جورماغون رفته تا به او کمک کنند و جنتمور بر حسب دستور به اردوی چورماغون پیوست و جورماغون چون به سوی آذربایجان و ارمنستان می‌رفت برای دفع جلال‌الدین جنتمور را به تأمین خراسان و دفع سرکشان گذاشت.^۶ از طرف هریک از سران یک نفر امیر به خدمت او منصوب کرد، از جمله کلبلات از طرف اوکتای قآن و نوسال از جانب باتو^۷ در این زمان دو نفر از سران سپاه جلال‌الدین به نام‌های قراچه و یغان سنقور به طرف نیشابور تاختند که رسیدن خبر شورش خراسان به اوکتای قآن رسید،

دستور داد تا طایر بهادر، فرمانده یک قسمت، به دفع قراچه عازم شود. که قراچه از کلبلات مأمور جتتمور شکست خورد و در این موقع بین طایر بهادر و جتتمور که بر سر حکومت و تولیت کار خراسان اختلاف بروز کرد و هر یک مقام را حق خود می‌دانستند و جورماغون به حمایت طایر بهادر پرداخت و حکومت خراسان و مازندران را به او واگذار کرد.^۸

جتتمور هم بهاءالدین صعلوک یکی از مملوک خراسان را که ایل شده بود با نصرت‌الدین ملک کبود جامه، به معیت کلبلات به خدمت قآن، به رسم بندگی فرستاد. که اوگتای چون اولین باری بود که ملوک ایران به رسم ایلی به خدمت قآن مغول می‌رسید این حرکت جتتمور را تحسین و حکومت خراسان و مازندران را رسماً به اسم جتتمور صادر کرد.^۹

بعد از انتخاب جتتمور ملک بهاءالدین به امیری خراسان، اسفراین و جاجرم و شرف‌الدین خوارزمی را به وزارت و بهاءالدین محمد جوینی را به اداره امور مالی و جمع‌آوری عایدات یا به اصطلاح آن ایام سمت صاحب دیوانی انتخاب کرد.^{۱۰}

پس از چندی در حدود سال ۶۳۳ هـ ق جتتمور یکی از امرای خویش یعنی گرکوز را برای دادن شرح احوال حوزه حکومتی پیش اوگتای قآن فرستاد و بهاءالدین محمد جوینی همراه او بود. زمانی که جوینی و گرکوز از دربار مغول برگشتند، جتتمور مرده بود و چون خبر وفات او به خان رسید.^{۱۱} نوسال را که امیری کهنسال بود به جای او به حکومت خراسان و مازندران برگزید.^{۱۲}

در این زمان بهاءالدین در مقام خود باقی ماند. ولی بین نوسال و گرکوز اختلاف افتاد. پس از مدتی به فرمان قآن، به دستگیری جمعی، پسر جتتمور را به جای گرکوز به مقام حکومت رساندند و گرکوز به دربار قآن رفت و حکومت را به نام او صادر کرد و نوسال فقط در فرماندهی لشکر باقی ماند که موجب توطئه‌ای از ناحیه‌ی نوسال شد، تا اینکه

باتوطئه موجب شدند اوگتای قاآن چند نفر را برای تحقیق احوال گرکوز به خراسان روانه کند و گرکوز بهاء‌الدین جوینی را در خراسان گذاشت و خود عازم اردوی قاآن گردید.^{۱۳}

پس از بررسی اوضاع، از طرف قاآن دستور رسید اوضاع حکومت خراسان مشکلی ندارد و گرکوز بار دیگر مورد الطاف قاآن قرار گرفت و به مقام خویش مستقر گردید و گرکوز در دوره حکومت جدید در سال ۶۳۸ هـ.ق، شهر طوس را که در این تاریخ خرابه‌ای بیش نبود مقرر خود قرار داد و به آبادی آن قیام کرد که هر یک از امرا عمارتی ساختند و کاریزها احداث کردند تا اینکه طوس رو به آبادی گذاشت و کار خراسان در عهد او رونق گرفت و عدالت و فراغت شیوع یافت.^{۱۴}

پس از رونق خراسان، بعنوان مقرر و لعیهدی مغولان مشخص شد، عاقبت گرکوز را که حاکم خراسان شد، بواسطه آنکه با شخصی از جغتائیان بر سر پول دشمنی داشت به حکم یرلیغ قاآن گرفتند و این زمانی بود که اوگتای قاآن در گذشته بود. او را به اردوی الغ ایف (مراع کوهستانی مرزهای شرقی ماوراءالنهر) بردند و دهان او را پرازسنگ کردند و کشتند و امیرارغون آقا را به حاکمی خراسان فرستادند.^{۱۵}

رنه گروسه در امپراطوری صحرائنوردان، مسئله جغتائیان و رابطه آنان با گرکوز را اینگونه عنوان می‌کند که پس از مرگ اوگتای قاآن، سرکردگان و صاحب منصبان مغولی که گرکوز دست آنها را از استفاده و تپذیر بریده بود، او را نزد توراگنه خاتون بردند و بعد او را به نوه جغتای، قرا‌هلاکو که روزی به او توهینی کرده بود تسلیم کردند و قرا‌هلاکو او را به هلاکت رساند.^{۱۶}

اعزام هلاکو به سرزمینهای غربی

بنا به نوشته جوینی، منگو قاآن در سال ۶۴۹ هـ.ق (۱۲۵۱ م) برادر خود هلاکو را که "به ثبت و وقار و حزم و احتیاط و حمایت و حمیت" معروف بود.^{۱۷} برای ضبط آسیای

غربی و گرفتن سرزمین‌های مابین رود جیحون و رود نیل برگزید. با این دستور که "رسوم یوسون و یاسای چنگیز خان را در کلیات و جزویات امر اقامت کن و از جیحون آمویه تا اقصای بلاد مصر هر که اوامر و نواحی تو را منقاد و مطیع گردد، او را به نواز و به انواع عاطفت و سیور غامیشی مخصوص گردان و آن که گردنکشی و سرافرازی کند، او را با زن و فرزند و خویش و پیوند در دست پایمال قهر و اذلال گذار" روانه‌ی انجام مأموریت نمود.^{۱۸} مقرر شد بایجونویان و نیروهایش که از قبل به ممالک غربی فرستاده شده بودند و عملیات جنگی را در ایران دنبال می‌کردند به هلاکو ملحق شوند.

همچنین سپاهی که قبلاً به فرماندهی طایر نیوان برای تسخیر کشمیر و هندوستان فرستاده شده بود به آنان پیوندد.^{۱۹} ضمناً در حدود هزار استاد منجیق انداز و نفت انداز و چرخ انداز از "ختای" (چین شمالی) فرا خوانده شدند و همراه سپاه هلاکو گردیدند تا در محاصره و تصرف قلاع مختلف سرراه به او کمک نمایند.^{۲۰} جاده‌های منتهی به غرب آسیا باز و پل‌ها تعمیر و یا بنا شدند. به منظور تأمین آذوقه افراد سپاه و جلوگیری از پایمال شدن مراتع، تمام چراگاه‌های دوسوی راه، از ابتدای قراقرم تا کنار رود جیحون برای تعلیف اسبان مغول قروق شد.^{۲۱} بدین ترتیب وقتی مقدمات حرکت فراهم گردید، هلاکوخان و سپاهش در ۲۴ شعبان سال ۶۵۱ هـ.ق / ۱۲۵۳ م عازم شدند. سپاهی که هلاکو خان در رأس آن حرکت می‌کرد احتمالاً بسیار زیادتر از نیروهایی بود که چنگیز خان در سال ۶۱۶ هـ.ق (۱۲۱۹ م) به سوی غرب هدایت کرده بود.^{۲۲}

نقش نیروهای اولوسهای جغتای و جوجی در لشکرکشی هلاکو به ایران

در قوریلتای سال ۶۵۱ هـ.ق (۱۲۵۱ م) خان بزرگ منگو قآن بر آن شد تا با اعزام هلاکو آسیای غربی، فتوح مغولان را تکمیل و تحکیم کند که در این سفر هلاکو دستور یافت که اسماعیلیه را قلع و قمع و همچنین با گوش مالی دادن کردها و لرها این وظیفه را به پایان

رساند که برای عبور سپاه هلاکو از آسیای میانه، تدارک وسیعی دیده شد که نیروهای کمکی از کلیه شاهزادگان و پسران بود.^{۲۳}

در طی مدتی درالغ ایف که مراتع کوهستانی مرزهای شرقی ماوراءالنهر را شامل می‌شد توف نمود. او رغینه خاتون، بیوه جغتای که اکنون حاکم اولوس جغتای بود، استقبال شایانی از او کرد.^{۲۴} هلاکو خان در حرکت چندان شتاب نداشت به طوریکه دو سال طول کشید ۶۵۳هـ.ق (۱۲۵۵م) تا به سمرقند رسید و در آنجا از سوی مسعود بیگ فرمانروای ماوراءالنهر مورد استقبال قرار گرفت. هلاکو خان سپس به شهرکش رفت و مدت یک ماه در آن شهر توقف کرد. در همین ایام امیر ارغوان آقا نایب‌السلطنه مغول در ایران به همراه عموم اکابر و اعیان خراسان به نزد هلاکو خان آمدند.^{۲۵} تعدادی از شاهزادگان مغول از جمله بلغای و توتار اغول و قولی از اولوس جوجی و تکودار اغول از اولوس جغتای با نیروهای تحت امر خود همراه هلاکو خان شدند.^{۲۶} سرانجام در اواخر سال ۶۵۳هـ.ق (۱۲۵۵م) با عبور از پلی که بر روی جیحون بسته بودند در مرغزار شبورغان اردو زد.

با آنکه نمی‌خواست در آنجا توقف داشته باشد، اما به واسطه برف و سرما ناچار تمام مدت زمستان رادر آنجا ماند. در اوایل سال ۶۵۴هـ.ق (۱۲۵۶م) با عبور از راه خوف وارد طوس شد. هلاکو مدت یک ماه در این ناحیه توقف کرد و سپس به پیشروی به سوی غرب را از سر گرفت.^{۲۷}

افول اسماعیلیه و خلافت بغداد و تأسیس دولت ایخانی

اولین مأموریت هلاکو در تهاجم به سمت غرب، سرکوبی اسماعیلیه بود. هر چند فرمانروایی اسماعیلیه از نخستین حکومت‌هایی بوده که نماینده‌ی خود را به نزد چنگیز خان فرستاد و اظهار ایلی نمود.^{۲۸} اما برخورد سرد اکتای قاآن، جانشین چنگیز خان، با بدرالدین احمد فرستاده‌ی اسماعیلیه الموت باعث تیرگی روابط دو طرف شد. مناسبات

طرفین در دوران سلطنت توراکینا خاتون سردتر شد و باروی کار آمدن گیوک خان تیرگی روابط به نهایت خود رسید. گیوک خان که هر روز اخبار وحشتناک تری از اسماعیلیه می شنید، نامه‌ی فرمانروای اسماعیلیه را با خشونت توأم با تهدید پاسخ گفت.^{۲۹} گیوک خان بر آن شد تا تهاجم خود را برای تصرف سرزمین‌های غربی آغاز نماید ولی به علت مرگ ناگهانی وی این امر به بعد موکول شد.^{۳۰}

باجلوس منگوقاآن، برادرش هلاکو مأموریت یافت تا اسماعیلیه را قلع و قمع نماید. گرچه اسماعیلیه در این زمان از تاب و توان اولیه برخوردار نبودند و زمینه‌های فروپاشی آنان از هر جهت فراهم شده بود. اما وجود آنان به عنوان عاملی مخمل، در امر حکومت یکپارچه و قدرت مطلقه امپراطوری مغول نمی‌توانست برای منگوقاآن تحمل پذیر باشد و طبیعی بود که می‌بایست طومار قدرت این حکومت، در هم پیچیده شود. افزون بر این دستبردهای فدائیان اسماعیلی به کاروانهای تجاری و نیز کینه تسکین ناپذیر مردم و علمای اهل سنت، نسبت به آنان و نفوذی که علما و بزرگان اهل سنت، مستقیم و غیرمستقیم در دستگاه مغول به هم رسانده بودند باعث شد که مغولان در صدد قلع و قمع آنان بر آیند.

تا از یک سو این خار از سر راه حکومت مغول برداشته شود و از سوی دیگر اهالی شهرهای مختلف ایران از تاخت و تاز فدائیان و وحشتی که یک قرن و نیم در دلها انداخته بودند، بیاسایند و بالاتر از همه، با این اقدام، آتش کینه و عناد مسلمانان نسبت به مغولان فرو نشیند و مسلمانان مغلوب، خود را مدیون یاری و مساعدت مغولان احساس کنند.^{۳۱} آنچه که سرکوب اسماعیلیه را برای هلاکوخان ضروری ساخت، درخواست شمس-الدین احمد الکافی به نمایندگی از اهالی قزوین از منگوقاآن^{۳۲} و همچنین اقدام چهل تن از

فدائیان اسماعیلی برای ورود به قراقرم با لباس مبدل جهت کشتن قآن بود که بدگمانی و کینه مغولان را از اسماعیلیه دو چندان کرد.^{۳۳}

هلاکو خان ابتدا یک نیروی دوازده هزار نفری به فرماندهی کیتوبوقا به منظور حمله به اسماعیلیه قهستان اعزام کرد. کیتوبوقا به کمک یکی از امرای مغول به نام کوکایلکا بدون برخورد با مانعی جدی توانست برخی از قللاع کوچکتر اسماعیلیه از جمله دژتون را محاصره کرده، سپس با همکاری ملک شمس‌الدین کرت حاکم هرات و ترغیب محتشم قهستان به ایل شدن، توانست این دژ را تصرف نماید.^{۳۴}

بعد از تسخیر بغداد و مناطق پیرامونی آن، هلاکو خان به آذربایجان برگشت و مراغه را به عنوان استقرار خود برگزید ولی پس از آن، در صدد برآمد تا کار تصرف ولایات ایرانی را که هنوز دم از خودسری می‌زدند به انجام برساند. در جنوب ایران، ولایت شبانکار قرار داشت که تا این زمان فتح نشده بود و همچنان خارج از نفوذ مغول باقی مانده بود و اعلام ایلی نکرده بود. سپاهیان مغول در سال ۶۵۸هـ.ق (۱۲۶۰م) برای تصرف این ولایت به راه افتادند و از طریق کرمان وارد این ولایت شدند و سرانجام پس از مدتی، شبانکارگان ایل شدند و خراج گذار حکومت ایلخانی شدند.^{۳۵} بدین ترتیب سرتاسر قلمرو ایران، به جز ولایت گیلان، به اطاعت مغولان در آمد.

زمانی که هلاکو خان از سوی منگوقاآن، برای لشکرکشی به سرزمین‌های آسیای غربی اعزام شد، هیچ‌گونه قلمروی خاص با مرزهای مشخص برای او تعیین نشده بود. براساس مندرجات جامع التواریخ، مأموریت اصلی هلاکو، نخست نابودی اسماعیلیه که در خراسان و مناطق جنوبی خزر مستقر بودند و سپس حرکت به سمت غرب و سرکوب کردها و لرهای سرکش و نهایتاً در صورت عدم ایلی و همراهی خلیفه، تصرف بغداد بود.^{۳۶}

در حقیقت هلاکو مأموریت داشت قلمرو قآن را توسعه دهد. علاوه بر این تعداد کثیر و ترکیب نامتجانس سپاهیان همراه هلاکو نشان می‌دهد که این مأموریت صرفاً جهت سرکوب اسماعیلیه و تصرف بغداد نبوده و در واقع فراتر از آن و با هدف تکمیل فتوحات قبلی و گسترش قلمرو امپراطوری مغول بوده است.^{۳۷}

اعزام هلاکو بخشی از یک طرح گسترده برای توسعه قلمرو مغول بود زیرا برادر دیگر هلاکو یعنی قوبیلای خان نیز در همین زمان برای انجام مأموریتی مشابه عازم چین گردید.^{۳۸}

خواجه رشیدالدین می‌نویسد که منگوقآن در یک زمان به هلاکو و قوبیلای فرمان داد که آماده لشکرکشی به ایران و چین باشند.^{۳۹} جوینی نیز گزارش می‌دهد که منگوقآن به یک اندازه مساوی سپاهانی را در اختیار این دو شاهزاده قرار داد.^{۴۰} منگوقآن تحت تأثیر علاقه سنتی مغولان به کشورگشایی و غارتگری و برای انحراف توجه شاهزادگان مغول از کشمکش و کشتار متقابل و جهت یافتن راهی به منظور مقابله با بحران‌هایی که امرای مغول پس از مرگ گیوک خان و انتخاب او در سال ۶۴۹ هـ.ق (۱۲۵۱ م) ایجاد می‌کردند. نقشه‌ی تهاجم به سرزمین‌های شرقی و غربی را طرح‌ریزی کرد، تا بنا به گفته شبانکاره‌ای هر کس به "مملکت و متصرفات خود مشغول گردد و مثل این معنی که از پیش رفت در دل نگذراند".^{۴۱} تحت تأثیر این الزامات، منگوقآن به هلاکو مأموریت داد که مرزهای غربی امپراطوری مغول را گسترش دهد و اما تصور می‌شود هلاکو در اجرای مأموریت به صلاحدید خود و مقتضای وقت عمل کرده است.

مسئله مهم در تصمیمات قوریلتهای سال ۶۴۹ هـ.ق (۱۲۵۱ م) این است که آیا منگوقآن، هلاکو را مأمور کرد که پس از انجام مأموریت برای خودش در ایران حکومت مستقلی ایجاد نماید یا خیر؟ به دیگر سخن آیا هدف منگوقآن این بود که نتیجه‌ی این لشکرکشی،

تأسیس یک قلمرو پادشاهی برای هلاکو خان و جانشینان او باشد؟ کلی و مبهم بودن تصمیمات قوریلتهای از یک سو و مبنایت داشتن حکومت ایلخانی در ایران با طرح تقسیمات اولوس‌های اربعه.^{۴۲} از سوی دیگر، از همان آغاز، توجه نویسندگان عصر مغول را به خود جلب کرده بود و به گونه‌ای که باعث گردید تا برخی از مورخان، اعم از مخالف یا موافق ایلخانان پاسخ‌هایی را در توجیه اقدام هلاکو خان ارائه نمایند. بنا به نوشته منهاج الدین سراج جوزجانی، منگوقاآن، هلاکو را به عنوان نامزد حکومت ایران انتخاب و او را به سمت غرب اعزام کرد.^{۴۳}

خواجه رشیدالدین فضل‌الله که کتابی در خصوص مبادی دولت ایلخانی که نوعی روایت رسمی از تصمیمات و تدابیر اتخاذ شده در قوریلتهای سال ۶۴۹هـ.ق (۱۲۵۱م) بود و توجیهی بر آنچه هلاکو خان عملاً انجام داده می‌باشد، در این خصوص می‌نویسد:

"هر چند منگوقاآن رادر خاطر مصور و مقرر می‌کرد که هلاکو خان با لشکرهایی که به وی داده همواره در ممالک ایران زمین پادشاه و متمکن باشد و این ملک بروی و اروغ نامدار وی بر وجهی که هست مقدر و مسلم بود، لیکن ظاهراً فرمود که چون این مهمات را ساخته باشی با مخیم اصلی معاودت نمایی."^{۴۴}

روایت رشیدالدین گویای این مطلب است، که در مورد تأسیس حکومت ایلخانی در ایران یک امر غیر معمولی وجود دارد. آنچه در این روایت قابل تأمل به نظر می‌رسد، تناقض موجود در صدر و ذیل این عبارت است که باعث تشکیک در قصد و هدف منگوقاآن و اقدام هلاکو خان می‌گردد. در حقیقت منگوقاآن علناً و آشکاراً از هلاکو می‌خواهد که پس از انجام مأموریت و حصول به اهداف از پیش تعیین شده به دربار قراقروم در مغولستان برگردد.

اما قلباً مایل بود که او در سرزمین‌های مفتوحه اقامت گزیند و بر ایران به عنوان سهم خود از امپراتوری مغول، حکومت کند و برای فرزندان خود یک قلمرو سلطنتی به میراث گذارد. شبانکاره‌ای که کتاب خود را برای ابوسعید، آخرین ایلخانان مغول نوشته مطلب جالب توجهی در این باره دارد. وی که ابراز طرفداری و اظهار ارادت او به خاندان تولوی یکی از علل و اسباب نگارش اثرش بوده، در توجیه برپایی حکومت ایلخانی و زدودن غرابت آن به تناقض‌گویی کشیده شده است.

وی نخست معتقد است که تمام ممالک غربی یعنی ایران و بخش‌های غربی آن سهم و ارث تولوی پسر چنگیز خان بوده و:

"چنگیز خان ممالک غربی که آن مملکت ایران است از آب آمویه تا حد شام و مصر و تختگاه خلیفه به وی بخشیده بود و در حیات پدر یک نوبت، غیر از آنکه با پدر آمده بود، به نفس خود بدین طرف آمد و ملک خود را تصرف نمود و خراسان را علی طریق الاجمال... تمام کرد و... پس مراجعت کرد."^{۴۵}

به زعم شبانکاره‌ای، هلاکوخان در واقع مأموریت داشت تا "تمامت مملکتی که میراث پدرش تولوی بود یعنی بلاد غربی" را تصرف نماید.^{۴۶} شبانکاره‌ای در ادامه بدون در نظر گرفتن استحقاق ارثی هلاکوخان بر ممالک غربی می‌نویسد که قبل از اعزام هلاکو، گیوک خان خود چنین هدفی در سر داشته و "خود به نفس خود عزیمت ممالک غربی ساخت و نیت او آن بود که به ماوراءالنهر آید... و به جیحون بگذرد و خراسان را ضبطی دهد و به عراقین رود و خلیفه را بر دارد و ملاحده را قلع و قمع کند. سپس به همین عزم لشکری بکشید و خراسان خراسان... به دیار ماوراءالنهر آمد... ولینا آگاه عارضی روی نمود و در ثمان اربعین و سته مائه عالم عقبی را اختیار نمود."^{۴۷}

البته معلوم است که اگر ممالک غربی، سهم و میراث تولوی و فرزندان او بوده، قصد و نیت گیوک خان و حرکت او وجهی نداشته است. شبانکاره‌ای در یک تناقض آشکار با مطالب قبلی‌اش می‌نویسد که هلاکو خان پس از انجام مأموریت خود قصد مراجعت به نزد منگوقاآن از طریق دشت قبیچاق را داشته است.

اما دریافت خبر فوت ناگهانی منگوقاآن و برهم خوردن اوضاع و احوال امپراطوری مغول بر سر جانشینی او، وی را از بازگشت منع کرده است.^{۴۸} روایت‌های موجود در آثار رشیدالدین فضل‌الله و شبانکاره‌ای نه تنها شک و تردیدهای موجود را حل نمی‌کند، بلکه بر ابهامات می‌افزاید. براساس این شواهد غیرممکن است که بتوان به طور یقینی ثابت کرد که هلاکو همانند جرماغون نویان و بایجونویان صرفاً به عنوان فرمانده سپاهیان مغول اعزام شده یا دستور داشته که در مناطق مفتوحه یک قلمرو حکومتی برای خود برپا نماید. یکی از پژوهشگران عرصه مغول‌شناسی، براین باور است که هلاکو از دستورات برادرش هم به وسیله تأسیس یک سلسله و هم غصب حقوق خاندان‌های جوجی و جغتای در ماورای قفقاز و خراسان تخطی کرده است.^{۴۹}

نبرد عین جالوت و استقرار هلاکو در ایران

با اینکه در زمان سلطنت سلسله ایوبی، شام و دمشق منقرض شده بود اما یک سلطنت مقتدر دیگر وجود داشت که عبارت بود از سلطنت مملوک‌ها در مصر، این ممالیک در سال ۱۲۵۰م سلسله ایوبی مصر را سرنگون و خودشان صاحب آن کشور شدند و سلطان این مملوک‌ها فردی موسوم به قودوز در قاهره بود. او دریافت که اوضاع مساعدی روی داده، باید از فرصت استفاده کند.^{۵۰}

هلاکو خان پیش از ترک شام فرستادگانی را نزد قودوز فرستاد و فرستادگان ایلخان طبق معمول به قودوز پیشنهاد کردند که یا سر به اطاعت و متابعت دهد، یا جنگ را آماده

باشد.^{۵۱} و قودوز با امرای خویش و امرای سلطان جلال‌الدین خوارزم که در آن موقع از ترس مغولان گریخته بود، مشورت کرد و عنوان کرد از سه کار یکی را قبول کنید، یا موافقت، یا منازعت یا جلای وطن که در این زمان ناصرالدین قیمری گفت مصلحت نیست که صلح کنیم و تصمیم بر جنگ گرفته شد.

بندقدار که در آن اوان امیرالامرا بود عنوان کرد که فرستادگان هلاکورا به قتل برسانیم.^{۵۲} در این زمان که هلاکو پیش از حرکت به سوی مشرق، فرماندهی سپاه را به کیدبوقا سپرد و او را با سپاهی عازم منطقه فلسطین کرد.^{۵۳} در ۲۷ رمضان ۶۵۸ هـ ق در عین جالوت، دو سپاه روبروی شدند. لشکر مملوک که به نیروی کدبوقا برتری داشت شکست، سختی بر آن وارد کرد.^{۵۴}

هلاکو چون با قسمت اعظم قوای خودبه ایران مراجعت نموده بود، کدبوقا با حداکثر ۲۰۰۰۰ نفری که در اختیارداشت، نمی‌توانست متصرفات خود را نگاه دارد مگر با اتحاد با فرنگیان نواحی ساحلی عکا، که این اتحاد که منقطع گردید و فرنگیان عکا به جای کمک به کدبوقا به ممالیک اجازه دادند از متصرفات به نفع خود و برای برآورده کردن مایحتاج استفاده کنند.^{۵۵}

در محل عین جالوت کدبوقا دفاع کرد که سرانجام به نیستانی پناه برد که به دستور قدوز آنجا را به آتش کشیده و کدبوقا را دستگیر سپس سرش را از بدنش جدا کردند.^{۵۶} فتح عین جالوت، یکی از وقایع مهم تاریخ مصر و شام است، زیرا که جلوی هجوم مغول را به طرف مصر سد کرده و با آنکه به شخص هلاکو صدمه‌ای نرسید، ضربت سختی از آن به شوکت مغول وارد آمده، چنانکه هلاکو پس از شنیدن خبر قتل کدبوقا تأسفها خورده و تصمیم انتقام خون او را گرفته، ولی به علت گرفتاری‌های دیگر به انجام این قصد توفیق نیافت.^{۵۷}

واقعه عین جالوت، اگرچه از لحاظ نظامی اهمیت فوق‌العاده نداشت، ولی از لحاظ سیاسی مهم بود. خصوصاً که پس از این شکست، دیگر مغولان نتوانستند به انجام فتح شام و مصر موفق شوند و پیشامد دیگری نیز که سبب شد، کینه‌ای را که مغول با مسلمین داشتند به تدریج از خاطر ببرند، اسلام آوردن مغولان دشت قبچاق و خزر و ترکستان بود.^{۵۸}

در مجموع با استناد به مندرجات منابع و مآخذ می‌توان حدس زد که اگر برپایی حکومت ایلخانی به ذهن منگوقاآن خطور نکرده باشد، دست کم مرگ غیرمنتظره منگوقاآن و نزاع قوییلای خان و اریق بوقا بر سر جانشینی او و شکست سپاه اعزامی هلاکو در عین جالوت، فرصت مناسبی برای هلاکو خان فراهم ساخت تا دامنه‌ی فعالیت‌های خود را به ایران محدود نماید.^{۵۹}

قوییلای نیز به خاطر نیاز به حمایت هلاکو در رقابت به اریق بوقا، اعتراضی به این امر نکرد و بعد از تثبیت قدرتش در سال ۶۶۱ هـ.ق (۱۲۶۳م) یرلیگی برای هلاکو فرستاد و پادشاهی وی بر سرزمین‌های میان "آب آمویه تا اقصای شام و مصر" را به رسمیت شناخت.^{۶۰}

در حقیقت می‌توان گفت که انتقال قدرت از خاندان اکتای قاآن به خاندان تولوی، کشمکش قوییلای و اریق بوقا بر سر جانشینی منگوقاآن و در نهایت پدید آمدن الزامات و شرایط جدید در وضعیت امپراطوری مغول و مأموریت هلاکو خان، باعث استقرار نوعی فرمانروایی دودمانی در این قلمرو شد که با حمایت و نظر قوییلای قاآن به تشکیل حکومت ایلخانی انجامید.

قلمرو هلاکو خان و جانشینانش یادآور قلمرو سیاسی پهناور حکومت‌های ایران قبل از اسلام بود و انطباق حکمرانی ایلخانان با قلمرو حکومت‌های ایرانی قبل از اسلام، اهمیت و

مفهوم قابل تأملی در تاریخ ایران دارد.^{۶۱} زیرا ایلخانان اینک خود را شاه ایران زمین می‌دانستند و تحت حکومت آنان، پس از مدت‌ها فراموشی، واژه‌ی "ایران" و "ایران زمین" دوباره سر برآورد.^{۶۲} البته ایلخانان افزون بر سرزمین باستانی ایران، مشکلات دیرینه آن را هم به ارث بردند. زیرا مرزهای شرقی، شمالی و غربی آن از خطر حملات همسایگان مصون نبود و آنان از هر سو در احاطه دشمنان کینه‌توزی قرار داشتند.^{۶۳}

به رغم مرزهای مشخص این قلمرو، تعیین خطوط مرزی با همسایگان دشوار بود و ادعاهای ارضی مطرح شده در مورد خراسان و آذربایجان باعث بروز درگیری‌هایی شد که کما بیش تا پایان حکومت ایلخانی در ایران ادامه داشت. به هر صورت، حکومت تازه تأسیس ایلخانی از سمت شرق و شمال شرقی با حکومت مغولی اولوس جغتای هم مرز بود. اولوس جغتای از زمانی اکتای قاآن بر ماوراءالنهر حکومت داشتند و رودخانه جیحون حدّ فاصل آنان با قلمرو ایلخانی بود.^{۶۴} ادعای ارضی آنان بر خراسان باعث بروز کشمکش‌هایی بین آنان و ایلخانان گردید. ایلخانان برای مقابله با تهاجمات اولوس جغتای، خراسان را محلّ استقرار ولیعهد ایلخانی قرار دادند.

نتیجه‌گیری

با توجه به اهمیت تشکیل حکومت ایلخانی در ایران به عنوان یک حکومت بیگانه در ادامه گسترش قلمرو مغولان می‌توان به چند نکته اشاره نمود:

عدم تمرکز سیاسی در ایران به دلیل ضعف حکومت مرکزی در اداره آن، و عدم توجه به حفظ مرزها و استحکام آن فعالیت نامنظم گروه‌های دینی و سیاسی چون اسماعیله، باعث شد مغولان به آسانی ایران را در مسیر اهداف توسعه‌طلبانه خود تصرف کنند.

اگرچه مغولان توانستند به کمک قوای نظامی و جنگاوری خود از یک سو و پراکندگی ایران از سوی دیگر موفقیت‌های زیادی را کسب کنند، اما به دلیل دارا بودن فرهنگ غنی و ریشه‌دار ایرانی اسلامی مغلوب آنان شدند.

و همچنین وجود موقعیت‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی در ایران منجر به توقف جانشینان مغول و تشکیل حکومتی به نام ایلخانان گردید. ایلخانان با پذیرفتن فرهنگ ایرانی- اسلامی و با کمک سیاستمداران ایرانی مسیر جدیدی را در تاریخ سیاسی نظامی خود و ایران به نمایش گذاشتند.

یادداشت‌ها:

- ۱- لسترنج، گی، جغرافیای تاریخی سرزمینهای شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۸.
- ۲- اصطخری، ابوسعق ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، زیر نظر احسان یار شاطر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
- ۳- مورگان، دیوید، مغول‌ها، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۹۹.
- ۴- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، مطلع السعدین و مجمع البحرین، به تصحیح عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۴.
- ۵- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول (از حمله مغول تا تشکیل دولت تیموری)، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص ۱۸۱.
- ۶- اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمد میرآفتاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۳۸ و ۳۹.
- ۷- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به تصحیح محمد روشن و مهدی موسوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۶۶۰.
- ۸- بویل، ج، آ، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانی، پژوهش کیمبریج، ترجمه انوشه، ج ۵، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۳۱۷.
- ۹- اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۱۸۲؛ رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۶۶۱.
- ۱۰- رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۶۲.
- ۱۱- اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۱۸۳.
- ۱۲- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۴۲.
- ۱۳- بویل، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانی، تاریخ کیمبریج، ص ۳۱۸.
- ۱۴- اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۱۸۴.
- ۱۵- رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۱۳.
- ۱۶- گروسه، رنه، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۵۷۲.

- ۱۷- جوینی، علاء‌الدین عطاء‌ملک بن بهاء، تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، چاپ رخ، ۱۳۷، ج ۳، ص ۵۷۵.
- ۱۸- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۷۶.
- ۱۹- همان، ج ۲، ص ۹۷۵.
- ۲۰- همان، ج ۲، ص ۹۷۵.
- ۲۱- جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۳.
- ۲۲- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۷۵.
- ۲۳- بویل، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانی، پژوهش کیمبریج، ص ۳۲۱.
- ۲۴- همان، ص ۳۲۰.
- ۲۵- جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۹۹.
- ۲۶- همان، ج ۳، ص ۹۰-۹۲.
- ۲۷- همان، ج ۳، ص ۱۰۰ و ۱۰۳.
- ۲۸- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر، تاریخ گزیده، به تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، چاپ دوم، ص ۵۲۴.
- ۲۹- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۰۸.
- ۳۰- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۳۱- مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، تهران، موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۰، چاپ دوم، ص ۲۰-۲۱.
- ۳۲- محمدعلی بن طباطبای، ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، چاپ سوم، ص ۳۷.
- ۳۳- بیانی، شیرین، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵.
- ۳۴- جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۳؛ رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۸۱-۹۸۴.
- ۳۵- مجهول المؤلف، تاریخ شاهی، به اهتمام تصحیح ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶، ص ۱۶۹.

- ۳۶- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۷۶.
- ۳۷- حضور عده‌ای از شاهزادگان مغول، ماندن برادران و برادرزادگان منگوقاآن و از جمله نمایندگان الوسهای جوجی و جغتای در سپاه هلاکو خان مؤید این نکته می‌باشد. و نشان می‌دهد که مقصود منگوقاآن این بوده که هلاکو ممالک فتح شده را از آن همه خاندان مغول بداند و همه را متعلق به خان بزرگ بداند. رک: زریاب خوبی، عباس، «سازمان اداری ایران در زمان حکومت ایلخانان»، مجله باستان شناسی و تاریخی، سال ۱، شماره ۱۲ بهار و تابستان ۱۳۶۶، ص ۴۲.
- ۳۸- پی نین رشید وف، سقوط بغداد، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۸، ص ۷۳.
- ۳۹- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۶۹.
- ۴۰- جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۹۰؛ مستوفی این نسبت را مساوی ندانسته است، رک: مستوفی، حمداله، ظفرنامه، ج ۲، ص ۱۱۲۹.
- ۴۱- شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، ص ۲۵۸.
- ۴۲- ادعاهای ارضی اولوس جغتای برخراسان و اولوس جوجی بر مناطق شمالی غربی قلمرو ایلخانان و لشکرکشیهای فی ما بین در طول حیات سلاطین ایلخانی دلیلی بر این مدعا است.
- ۴۳- جوزجانی، منهاج‌الدین سراج، طبقات نصری، ج ۲، به تصحیح عبدالرحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۰۱ و ۱۸۹.
- ۴۴- رشیدالدین، فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۹۷.
- ۴۵- شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، ص ۲۵۸.
- ۴۶- همان، ص ۲۵۹.
- ۴۷- همان، ص ۲۴۷-۴۸.
- ۴۸- همان، ص ۲۶۳.
- 49- Peter Jackson. "the dissolution of the mongol empire", centralAsiatic journal 22(1978), p48.
- ۵۰- گروسه، رنه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۵۹۲؛ میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ج ۵، ص ۴۰۵۷.
- ۵۱- بویل، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانی، پژوهش کیمبریج، ص ۳۳۱؛ رشیدالدین، فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۲۸.

- ۵۲- میرخواند، روضه الصفا، ج ۵، ص ۴۰۵۹.
- ۵۳- اشپولر، تاریخ مغول، ص ۶۱؛ آیتی، عبدالمحمد، تحریر تاریخ و صاف، چاپ سوم، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۳۲.
- ۵۴- ساندرز، ج. ج، تاریخ فتوحات مغول، ص ۱۱۵.
- ۵۵- گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۵۹۲.
- ۵۶- تتوی، قاضی احمد قزوینی، تاریخ الفی، جلد ششم، ص ۳۹۹۳-۳۹۹۴؛ رشیدالدین، فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۳۲.
- ۵۷- تیموری، ابراهیم، امپراطوریتاریخ مغول در ایران، ص ۱۹.
- ۵۸- اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۲۱۴.
- ۵۹- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۴۷، ۱۰۳۴.
- ۶۰- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۴۷؛ جهت اطلاع از جزئیات مکاتبات هلاکو و بوقیلائی و موضع وی در نزاع میان اریق بوقا و بوقیلائی قآن، رجوع شود به حمداله مستوفی، ظفرنامه، ج ۲، ص ۱۱۴۰-۴۳.
- ۶۱- زریاب خویی، عباس، «سازمان اداری ایران در زمان حکومت ایلخانان»، مجله باستانشناسی تاریخ، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۶۶، ص ۱۸۷.
- ۶۲- دوروتینا کراوالسکی، «احیای نام ایران در عهد ایلخانان مغول»، ترجمه علی بهرامیان، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۸، ص ۳.
- ۶۳- پی‌نن رشیدوو، سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق، ص ۱۱۹.
- ۶۴- خیراندیش، عبدالرسول، «شکل‌گیری مرزهای دولت ایلخانان مغول ایران»، تاریخ، مجله تخصصی دانشگاه تهران، سی و یکم، شماره یکم، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۹۱-۹۲.